

نقش شخصیت‌ها در داستان‌های قرآن

دکتر محمد جنتی فر
عضو هیات علمی و مدیر گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم
علی خواجوی
دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عرب واحد قم

چکیده

در این مقاله انواع شخصیت‌ها را در داستان‌های قرآن بررسی می‌کنیم که عبارتند از: نوع اول، شخصیت ثابت است و آن شخصیت کاملی است که در داستان ظاهر می‌شود بدون این که در پیدایش آن تغییری به وجود آید و نوع دوم شخصیت نامی (رو به رشد) است و آن شخصیتی است که هماهنگ با حوادث داستان متحول می‌شود و بالاخره نوع سوم از شخصیت‌های داستانی در قرآن شخصیت مبهم است که متن داستان به دلایل فنی و هنری که به موضوع داستان مربوط می‌شود آن را به صورت مبهم (بدون ذکر نام) بیان می‌کند. مثلاً در داستان موسی (ع) با فرد حکیم و دانشمند، متن قرآنی هویت این فرد حکیم را روشن نمی‌کند. همچنین ویژگی‌های شخصیت‌های پیامبران و نمونه‌هایی از ترسیم شخصیت انبیاء در قرآن کریم را بیان می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: شخصیت‌ها (قهرمانان)، داستان‌های قرآنی، ویژگی‌های پیامبران.

مقدمه

«شخصیت عامل اصلی تحرک و پویایی در داستان و محور حرکت در آن است و او با آنچه که می‌گوید و انجام می‌دهد و می‌اندیشد داستان را از نقطه شروع تا وسط آن به پیش برده و در نهایت آن را پایان می‌دهد و این شخصیت در داستان بر دو نوع است :

یکی شخصیت ثابت است که در داستان به صورت کامل ظاهر می‌شود بدون این که در پیدایش آن تغییری به وجود آید و تغییر فقط در روابط او با شخصیت‌های دیگر پیش می‌آید. و دیگری شخصیت نامی رو به رشد است و آن شخصیتی است که همراه با حوادث داستان تغییر می‌کند و در پایان داستان کامل می‌شود و از صحنه‌ای به صحنه‌ی دیگر متحول شده و در هر صحنه‌ای حادثه‌ی تازه‌ای برای او پیش می‌آید و در بخشی از داستان ظاهر شده و در آخر داستان خارج می‌شود.» (دقاق، عمر، الادب العربی الحدیث ص ۱۸۵)

و داستان بر دو محور استوار است: یکی شخصیت و دیگری حادثه یا حوادث. به این معنا که شخصیت همان محوری است که حوادث در اطراف آن می‌چرخند یا این که حوادث همان مرکزی هستند که شخصیت‌ها در دایره‌ی آن در حرکت هستند، گاهی نیز میان شخصیت و حادثه یا حوادث داستان توازن و تعادل برقرار می‌شود و در مراحل مختلف داستان با هم هماهنگ می‌شوند. (خطیب، عبدالکریم، القصص القرآنی فی مفهومه و منطوقه ص ۴۲)

«و بعضی از ادباء و داستان‌سرایان توجه ویژه‌ای به حوادث داستان و پی در پی آمدن آن‌ها دارند بیش از توجه به اشخاص و شخصیت‌ها و این نوع از قالب‌های داستانی را در نقد ادبی «داستان‌های حوادث» می‌نامند و نقطه‌ی مقابل این نوع از داستان‌ها، «روایات شخصیت‌ها» هستند. اما داستان‌هایی که در آن‌ها حوادث و شخصیت‌ها به صورت متوازن و متعادل و با هم می‌آیند «داستان‌های حوادث و شخصیت‌ها» نامیده می‌شوند.» (عدنان، محمدوزان، مطالعات فی الادب المقارن ص ۱۴۱)

«و در داستان‌های تاریخی، غلبه شخصیت بر حادثه‌ی داستان ملاحظه می‌شود، و شخص در واقع محور حرکت در قصه است و حوادث جاری داستان وابسته به شخص است و این مساله در رابطه با داستان‌های خیالی نیز صادق است، چون مردم همیشه دوست دارند که خودشان را در آینده‌ی دیگران ببینند و اشخاص را بنگرند که چگونه با حوادثی که برای آن‌ها پیش می‌آید روبرو می‌شوند، و چه موضعی در مقابله با آن حوادث می‌گیرند، به خاطر این که برای مردم فقط بیان حادثه مهم نیست، بلکه مهم این است که آن رویداد از جمله حوادثی باشد که در زندگی خودشان نیز رخ می‌دهد و به هستی آن‌ها ارتباط پیدا می‌کند، چون در چنین صحنه‌هایی فقط به کمک انسان است که برمی‌خیزد و به همین خاطر است که قهرمانان داستان‌های تاریخی یا خیالی اشخاص هستند نه حوادث داستان.» (خطیب، عبدالکریم، القصص القرآنی..... ص ۴۳-۴۲)

اما در داستان‌های اعجاز آمیز قرآن، ملاحظه می‌کنیم که شخصیت و حادثه داستان کاملاً به هم پیوسته‌اند و صحنه‌های داستان در چنین دایره‌ای اجرا می‌شوند به طوری که صحنه به صورت متوازن و محکم و استوار بین شخصیت و حادثه توزیع شده است و به همین خاطر است که خواننده‌ی داستان صحنه‌ای را نمی‌یابد که در آن صحنه شخصیت داستان از حادثه جدا شود یا حادثه مستقل از شخصیت داستانی به کار رفته باشد، به خاطر علاقه‌ی شدید قرآن کریم بر وحدت داستانی در تمام صحنه‌ها و حالت‌های آن. (محص، د. عبدالجواد محمد، ادب القصه فی القرآن الکریم ص ۱۵۰)

روش قرآن کریم در ترسیم شخصیت‌های داستانی

قرآن کریم شیوه‌های متعددی را در ترسیم شخصیت‌ها به کار برده است که عبارتند از:

- ۱- ترسیم شخصیت‌ها به صورت متوازن و متعهد... این شیوه را در ترسیم قهرمانان مثبت و پایدار در داستان‌های قرآن ملاحظه می‌کنیم از جمله آن‌ها می‌توان به شخصیت مؤمن آل فرعون و شخصیت گفتگوکننده با رفیق و شریک خود در داستان صاحب دو باغ انگور و شخصیت اصحاب کهف اشاره کرد.
- ۲- ترسیم شخصیت‌ها به صورت نامی (رو به رشد) که در ابتدا به صورت گمراه ظاهر می‌شود، آنگاه هدایت شده و به کمال می‌رسد... از جمله آن‌ها می‌توان به شخصیت ساحران در داستان موسی (ع) اشاره کرد که متحوّل شده و هدایت یافتند و شخصیت بلقیس که در ابتدا کافر بوده ولی در پایان داستان ایمان می‌آورد.
- ۳- باز هم ترسیم شخصیت به صورت نامی اما برعکس شخصیت‌های گذشته مانند شخصیت ابلیس که تبدیل به یک شخصیت سرکش و طغیانگر شد، یعنی سرکشی و تمرد شخصیت داستان یا انحراف او آمیخته با ویژگی‌های زشت یا پست است؛ مانند تکبر و برتری نژادی و تعصب و خود خواهی و... .
- ۴- ترسیم شخصیت به صورت ثابت ولی با گرایش انحرافی، مانند شخصیت‌های آزر و نمرود و شخصیت‌های جمعی مانند اقوام نوح و عاد و ثمود و... که رسالت و شخصیت انحرافی با این شیوه رفتاری بدون شک معرفت خواننده داستان را به منفی بودن انحراف چنین شخصیت‌هایی عمق بخشیده و او را قانع می‌کند.
- ۵- ترسیم شخصیت باز هم به صورت ثابت، اما به صورت اضطرابی گرایش به تحوّل پیدا می‌کند مانند شخصیت فرعون که بطلان مواضع خود را دریافت هنگامی که به وحدانیت خداوند اقرار کرد؛ در آخرین لحظه جان کندن خودش، و این اقرار اهمیت هنری خاصی در ترسیم ویژگی‌های انحرافی خاص او دارد (به‌خاطر این که به‌عنوان مثال ادعای خدایی کرده بود).

۶- ترسیم شخصیت به صورت متغیر و در حال نزاع و درگیری بدون این که پس از نجات و رهایی، ثابت قدم بماند و مثال این دسته از شخصیت‌ها در متون داستان‌های قرآنی قوم بنی‌اسرائیل هستند که پس از ملاحظه اعجازی که باعث رهایی آن‌ها از چنگ فرعون شد (از طریق شکافتن دریا)، ناگهان از موسی (ع) درخواست می‌کنند که برای آن‌ها بتی بسازد و به محض این که موسی (ع) به کوه طور رفت گوساله پرست شدند... (برای مطالعه بیشتر به کتاب الاسلام و الادب تالیف محمود بستانی ص ۲۵۷-۲۵۳ مراجعه شود).

و ترسیم شخصیت در قصه‌های قرآن گاهی به صورت متعّد می‌آید آنچنان که در داستان موسی (ع) حوادث گوناگونی در رابطه شخصیت موسی (ع) به عنوان یک شخصیت اصلی مطرح می‌شود علی‌رغم این که متن قرآنی شخصیت موسی (ع) را در اشکال پراکنده‌ای ارائه کرده است تا خواننده‌ی متن قرآنی را همچنان در حالت پرسش و تحقیق رها کند به خاطر نزدیکی این حوادث که متعلق به شخصیت پیامبری موسی (ع) است یا به خاطر بازسازی شخصیت او بر اساس حرکت و پویایی کلی متن، تا این که در پایان به صورتی کامل نمایان می‌شود. (مزاری، شارف، مستویات السرد الاعجازی فی القصه القرآنیه ص ۴۲)

بارزترین صفتی که در ترسیم قرآن از شخصیت به عنوان یک صفت عمومی ملاحظه می‌شود عبارت است از:

«رعایت امانت در نقل گفته‌هایش، و دقت در تعبیر از احساساتش و صداقت درونی در بازگو کردن خاطراتش و این شخصیت با وجود مواضع متعدد و تنوع او در مواضع پراکنده‌ای از قرآن کریم، در یک جایگاه و یا یک سوره‌ی خاص جمع نمی‌شود به خاطر این که وحدت موضوع در میان آن‌ها از بین می‌رود و ما در چنین شخصیتی هماهنگی عناصر و صفات و تاثیر و تاثیر ویژگی‌های اخلاقی به خصوص در رابطه با جنبه‌های نفسانی و روحانی را می‌یابیم». (نقره، تهامی، سیکو لوجیه القصه فی القرآن ص ۳۶۱)

«در داستان‌های قرآن صحنه‌های داستانی بین شخصیت و حادثه داستان بر اساس اهداف عالی از بیان قصه در جایگاه مناسب ارائه آن‌ها به صورت عادلانه توزیع می‌شود به طوری که اگر در بروز شخصیت، عبرت یا موعظه‌ای وجود داشته باشد، بارز و نمایان می‌شود و اگر شخصیت تاثیر مستقیمی بر شنونده نداشته باشد در برابر حادثه داستان، ضعیف و کم‌رنگ می‌شود. پس اشخاص در داستان‌های قرآن خودشان هدف هستند از جهت این که آن‌ها اشخاص تاریخی هستند که تاریخ آن‌ها بازگو می‌شود با ارائه آثارشان و بزرگداشت اعمال‌شان، ولی به عنوان نمونه‌های بشری در زمینه‌های زندگی خوب یا بد، در درگیری آن‌ها با خیر و شر و در موافقت و مخالفت آن‌ها با افراد نیک و افراد بد، ذکر می‌شوند.» (اسماعیل، محمد بکر، قصص القرآن ص ۱۱)

و اشخاص در داستان‌های قرآنی از نوع شخصیت‌های نامی (رو به رشد) هستند یعنی شخصیت‌هایی که متحول می‌شوند و کم‌کم رشد می‌کنند به خاطر مبارزه‌شان با حوادث یا

اجتماع و خواننده هرچه بیشتر در خواندن داستان پیش برود. جوانب و عواطف پیچیده‌ی انسانی چنین شخصیت‌هایی برای او آشکارتر می‌شود و این تصویر هنرمندانه از شخصیت‌ها را در قرآن برای ما به شکل قانع‌کننده‌ای ارائه می‌کند و فقط صفاتی را به آن‌ها نسبت می‌دهد که موضع آن‌ها را در محیط ارزش‌هایی که تحت تاثیر آن‌ها قرار می‌گیرند توجیه کند.

و در هر یک از داستان‌های قرآن تقریباً شخص یا اشخاصی را می‌یابیم که نقش اصلی و محوری در داستان دارند، در کنار شخصیت‌های دیگری که دارای نقش یا نقش‌های فرعی هستند و جهت‌گیری داستان آن‌ها را به هم ربط می‌دهد و باعث به‌ثمر نشستن حرکت آن‌ها می‌شود، و از اندیشه یا اندیشه‌های ذاتی موجود در آن حمایت می‌کند، این کار با برخورد آن‌ها در حرکت‌شان به سوی سرنوشت خودشان و به سمت موضع عام در داستان صورت می‌گیرد، و در ترسیم قرآن از این دو نوع شخصیت‌ها ملاحظه می‌شود که هر دو از واقعیت زندگی گرفته می‌شوند و هر شخصیتی از آن‌ها دارای نقش و رسالتی است که در خدمت به اغراض و اهداف قصه آن را انجام می‌دهد. (غنیمی هلال، محمد، النقد الادبی الحديث ص ۵۳۰، ۵۳۳)

«روشی را که قرآن کریم در بیشتر موارد در ترسیم شخصیت‌های داستانی به کار می‌برد شیوه‌ای غیر مستقیم است، یعنی اشخاص را با اندیشه‌ها و اعمال و حرکاتشان ارائه می‌کند و ما را وامی‌دارد تا از طریق تفکرات و اعمال و گرایش‌های روحانی‌شان آن‌ها را بشناسیم، تا جایی که گویی او همان شخصی است که از دیرباز با او معاشرت داشته‌ایم و اخلاق و رفتار و گرایش‌های عقلانی و قلبی او را شناخته‌ایم». (تقی‌الدین، السید، من الوجهه الادبیه فی دراسه القرآن الکریم ص ۱۹۰-۱۸۹)

و چهره‌ی چنین شخصیتی هرچه باشد به‌طور طبیعی اوست که حوادث داستان را به حرکت وامی‌دارد و از آن‌ها متأثر می‌شود یا این که حوادث داستان باعث ایجاد تحرک در شخصیت‌ها و تعادل و توازن در بین آن‌ها می‌شوند، پس نه شخصیت بر حادثه داستانی طغیان می‌کند و نه حادثه بر شخصیت. (بکری، شیخ امین، التعبير الفنی فی القرآن ص ۲۲۱)

و از بررسی عنصر شخصیت در داستان‌های قرآنی درمی‌یابیم که: اولاً) شخص در داستان‌های قرآنی ذاتاً به‌عنوان یک شخص وارد نمی‌شود بلکه اشخاص تنها به‌عنوان نمونه‌های روشنی در زمینه‌های خیر یا شر وارد داستان‌ها می‌شوند... و به همین خاطر ضروری نیست که شخصیت داستان در مواضع و حوادث مرتبط با خودش دارای چهره‌ی واحدی باشد... بلکه با اختلاف‌انگیزه‌های هنری در عظمت قرآن کریم این مساله نیز مختلف می‌شود. (عبدربه، عبدالحافظ، بحوث فی قصص القرآن ص ۵۴)

ثانیاً) در داستان‌های قرآن مساله عجیب و شگفت‌انگیز این است که این داستان‌ها بیشتر بر مدار حوادث می‌چرخند تا بر مدار اشخاص و بیشتر به حادثه و انگیزه ایجاد آن اهتمام می‌ورزند

و پایان حادثه بیشتر از توجه به صاحب آن و شخصیت او اهمیت دارد و گاهی اوقات مکان و زمان در نظر گرفته نمی‌شود، در صورتی که دخالتی در اصل داستان نداشته باشند. (حجازی، محمد محمود، القصص القرآنی ص ۱۰)

ثالثاً) واقعی بودن شخصیت داستان است و این مساله در شخصیت پیامبر که دارای تاثیر بارز و آشکاری در قصه است نمایان می‌شود و با وجود این که پیامبران در عصمت و بشریت خودشان الگوهای برجسته‌ای هستند ولی داستان‌های قرآن این الگوها و نمونه‌ها را به صورت واقعی عرضه می‌کند، به معنای دقت قرآن در ترسیم هر دو جنبه‌ی شخصیت پیامبر. (علیان، مصطفی، بناء الشخصية فی القصه القرآنیه ص ۳۷-۳۲)

شخصیت مبهم

متون داستانی قرآن گاهی پیامبران را به عنوان فرستادگان خداوند به سوی جوامع بشری به صورت مبهم بیان می‌کنند (با این که شناخت هویت آن‌ها ترجیح دارد، به خاطر موقعیت‌های اجتماعی آن‌ها). ... مثلاً در داستان موسی با فرد حکیم و دانشمند (در سوره کهف) متن داستان هویت او را مبهم می‌آورد و چنین می‌گوید: (پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که ما به او از نزد خودمان رحمتی عطا کردیم و به او علم و حکمت آموختیم).

البته خواننده‌ی داستان از خلال متن هیچ شناختی از هویت این بنده حکیم ندارد و هرچند تا حدود زیادی از هویت موسی (ع) آگاه می‌شود اما به‌طور کلی از هویت این بنده‌ی حکیم بی‌خبر است...

با وجود این، متن داستان به علل هنری و ادبی که به موضوع داستان مربوط می‌شوند، او را به صورت مبهم می‌آورد، چون هدف داستان در این جا این است که خداوند بندگان را دارد که در درجات بالایی از علم و معرفت هستند به طوری که حتی افراد مشهور و دارای موقعیت اجتماعی نیز صاحب چنین علم و معرفتی نیستند...

نمونه دیگری از شخصیت‌هایی که در داستان‌های قرآنی به صورت مبهم آورده شده است شخصیت فردی است که دارای علم و آگاهی از کتاب الهی است به طوری که پیشنهاد می‌کند که در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس ملکه سبأ را نزد سلیمان بیاورد، بعد از آن که یکی از جن‌ها پیشنهاد داد که قبل از این که سلیمان از جایش برخیزد تخت بلقیس را نزد او می‌آورد.

روشن است که این مبهم و ناشناس بودن شخصیت داستان با یکی از محورهای اصلی قصه در ارائه شخصیت سلیمان و رام کردن جن و پرندگان و شناخت و آگاهی او بر زبان حیوانات (مورچه) هماهنگی دارد و مبهم آوردن چنین شخصیتی دارای دلالتی واضح و روشن است و آن دلالت این است که: خدای تعالی بندگان گمنام در جوامع بشری دارد، که دارای ویژگی‌های برجسته و خاصی هستند که دیگران چنین ویژگی‌هایی را ندارند...». (بستانی، محمود، الاسلام و الادب ص ۲۶۳-۲۶۱)

و زرکشی در تفسیر خودش می‌گوید که مبهم آوردن شخصیت در بعضی از داستان‌های قرآنی عللی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- مبهم آورده می‌شود چون در جای دیگری در سیاق آیات ذکر شده است مانند آیه شریفه: *«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت که من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم»*، و منظور حضرت آدم علیه السلام است که سیاق آیات آن را روشن می‌کند.

۲- این که به خاطر شهرت و اشتهارش معین می‌شود مانند آیه شریفه: *«تو و همسرت در بهشت مسکن‌گزینید»*، و اسم (حواء) را ذکر نکرده است چون در آن زمان جز حواء زن دیگری وجود نداشت.

۳- به جهت پوشاندن و مخفی کردن اسم شخص مانند آیه شریفه: *«همسر عزیز»* و آیه شریفه: *«البته در یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پژوهشگران وجود دارد»*.

۴- شخصیتی را بزرگ می‌دارد با توصیف کامل بدون ذکر اسم، مانند آیه شریفه: *«و مردی مومن از خاندان فرعون که ایمانش را مخفی می‌کرد، گفت...»*.

۵- به خاطر این که او را با وصفی ناقص تحقیر می‌کند مانند آیه شریفه: *«در باره کسی که با ابراهیم (ع) در رابطه با پروردگارش بحث و جدل کرد»*.

۶- این که در تعریف و تعیین او فایده‌چندانی نباشد مانند آیه شریفه: *«و از خارج شهر مردی شتابان آمد»*. (زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن ۱/۱۵۶ و ما بعدها)

ویژگی‌های شخصیت پیامبران در داستان‌های قرآن

شخصیت پیامبران در این داستان‌ها مطلقاً به عنوان شخصیت فرعی وارد نشده است، بلکه هر پیامبری دارای نقش اول یا نقش اصلی در داستان است... همان طور که هر یک از پیامبران را در داستان خودش به عنوان انسان کامل و مجرب می‌بینی که رسالت پیامبری خود را انجام می‌دهد، همان رسالتی که خداوند عز و جل برای او انتخاب کرده است... .

و این که پیامبران نمونه‌هایی برای انسان کامل هستند چون در استخدام غرایزشان و در تسلط بر این غرایز، حکیم بودند و آن‌ها را در همان مسیری برده‌اند که خداوند تعالی از آن‌ها خواسته بود و به وسیله آن‌ها راه و روشی را طی کرده‌اند که به غایت کمال روحی و جسمانی رسیده‌اند.

و از ترسیم شخصیت‌های پیامبران در داستان‌های قرآنی می‌فهمیم که این پیامبران از اقوام و مردم زمان خودشان بیگانه نبودند بلکه برادران آن‌ها بوده‌اند که به زبان خودشان حرف می‌زند، *«و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز به زبان قومش تا امور و مسائل آن قوم را برای آن‌ها به صورت روشن بیان کند»*. (ابراهیم، ۴)

و این که آن‌ها مسائلی را می‌فهمیدند که محیط‌های زندگی آن‌ها که پیامبران در آن محیط‌ها می‌زیستند، آن مسائل را درک نمی‌کردند و پیش‌بینی می‌کردند مسائلی را که مردم زمان آن‌ها قادر به پیش‌بینی آن مسائل نبودند.

به‌عنوان مثال حضرت ابراهیم (ع) به ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌نگرد، تا به پروردگارش که اداره‌کننده جهان هستی است برسد که بزرگتر از ستارگان و خورشید و ماه است... .

و از داستان‌های قرآن درمی‌یابیم که عاطفه دینی نزد هر پیامبری از این پیامبران بالاتر و برتر از عاطفه خویشاوندی و خانوادگی بوده است به‌عنوان مثال حضرت نوع علیه السلام سوار بر کشتی می‌شود بدون توجه به همسرش که به او خیانت کرده است و بدون توجه به پسرش که نصیحت او را گوش نکرده است... .

و این که آن‌ها در قلّه معرفت و احترام نسبت به پروردگارشان، خداوند تبارک و تعالی بوده‌اند، مثلاً حضرت نوح علیه السلام از پروردگارش طلب استغفار کرده است هنگامی که از او درخواست کرد که فرزندش را نجات دهد؛ و با حالت ترس و نگرانی عرض کرد: «پروردگارا البته من به تو پناه می‌برم از این که چیزی را از تو بخواهم که از آن آگاهی ندارم و اگر تو مرا نبخشی و به من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود». (هود، ۴۷)

و این که آن‌ها چه در حال آسایش و چه در حال سختی و دشواری همواره با پروردگارشان ارتباط داشته‌اند و به عنوان تاکید بر این اتصال دائم با خداوند، بزرگ‌ترین صفتی که قرآن کریم آن‌ها را به این صفت توصیف کرده است همین پیوند و اتصال همیشگی آن‌ها با پروردگار است. مثلاً از زبان حضرت داود علیه السلام می‌فرماید: «و بنده ما داود قدرتمند را یاد کند که بسیار توبه کننده بود». (ص، ۱۷)

و این که آن‌ها بر حفظ وحی الهی امین بودند و اوامر و نواهی خداوند را به بندگانش ابلاغ می‌کردند، بدون کم و زیاد و بدون تحریف یا تغییر... و این که آن‌ها در بالاترین درجه از صداقت در گفتار و کردار بودند: «و در کتاب از ابراهیم یاد کن براستی که او پیامبری بسیار راستگو بود». (مریم، ۴۱)

و این که آن‌ها همگی در بالاترین درجه ذکاوت و زیرکی و بلوغ عقلی و قدرت تفکر و حکمت تصرف در امور، امین بودند هر قدر که عمرشان طولانی باشد، و این صفت از برتری و غلبه آن‌ها بر کفار در گفتگو و بحث و منازعه برای ما آشکار می‌شود؛

و این که آن‌ها به صفت علم و دانش آراسته بودند که از خداوند عز و جل دریافت می‌کردند - مثلاً - در رابطه با حضرت آدم (ع) می‌فرماید: «خداوند تمام اسماء را به آدم تعلیم فرمود»، (بقره، ۳۱). (منبع قبلی: ص ۱۵۹-۱۵۴)

نمونه‌هایی از ترسیم شخصیت انبیاء در قرآن

در معرفی شخصیت پیامبران تفاوت‌هایی را ملاحظه می‌کنیم آن‌چنان که استاد سید قطب در کتابش (تصویر فنی در قرآن) ذکر می‌کند.

او حضرت موسی (ع) را به‌عنوان «نمونه یک رهبر عصبانی مزاج و تند» و حضرت ابراهیم (ع) را به‌عنوان «نمونه یک رهبر صبور و بردبار و ملایم» و حضرت یوسف (ع) را به‌عنوان «نمونه یک انسان خردمند و فرزانه» و شخصیت حضرت آدم (ع) را به‌عنوان «الگوی یک انسان با تمام ویژگی‌ها و صفاتش» توصیف می‌کند. (قطب، سید، التصوير الفنی فی القرآن ص ۱۶۹-۱۶۸)

آن‌چنان که قرآن کریم حضرت داود (ع) را قدرتمند و بسیار توبه‌کننده توصیف می‌کند... «و از بنده ما داود که قدرتمند و بسیار توبه‌کننده بود یاد کن».

و با وجود نبوت و پادشاهی، خداوند از فضل خودش به او قلبی ذاکر و صدایی نیکو عطا فرمود و آن حضرت ذکرهایی را که در مدح پروردگارش بود با این صدا تکرار می‌کرد و آن‌چنان در ذکر و یاد خدا غرق می‌شد و با صدای نیکو خدا را یاد می‌کرد که پرده‌ها و حجاب‌ها بین او و جهان هستی کنار رفت و کوه‌ها و پرندگان در این ارتباط او با پروردگارش و در عبادت و تعظیم پروردگار با او هماهنگ و هم‌آوا شدند. و کوه‌ها و پرندگان همراه او پروردگارش را ستایش می‌کردند! «براستی که ما کوه‌ها را مسخر او قرار دادیم تا صبح و شام همراه او خدا را ستایش کنند و پرندگان همگی مسخر (نعمه خوش رو) شده از هر طرف نزد او جمع می‌شدند». (قطب، سید، فی ظلال القرآن، ۴/۳۰۲۰)

نتیجه

دریافتیم که عنصر شخصیت همان محور حرکت در داستان است و در داستان‌های قرآنی پیوستگی کاملی بین شخصیت و حادثه‌ی داستان وجود دارد.

و اینکه قرآن کریم انواعی از شخصیت‌ها را در داستان‌هایش ترسیم می‌کند. از جمله‌ی آن‌ها یکی شخصیت ثابت است و آن شخصیتی است که در داستان ظاهر می‌شود بدون این که در پیدایش آن تغییری به وجود آید و دیگری شخصیت نامی است و آن شخصیتی است که همراه با حوادث داستان تغییر می‌کند و متحول می‌شود و سومی شخصیت مبهم است و آن شخصیتی است که متن داستان به‌دلایل هنری و فنی که مرتبط با موضوع است آن را به‌صورت مبهم بیان می‌کند.

آن‌چنان که ویژگی‌های شخصیت انبیاء را در داستان‌های قرآنی دریافتیم، که به‌طور خلاصه عبارتند از:

این که آن‌ها نقش اصلی را در داستان دارند و آن‌ها مردانی کامل و مجرب هستند و از اقوام

و مردم زمان خودشان بیگانه نبودند و عاطفه دینی نزد آن‌ها برتر از عاطفه خویشاوندی بوده و آن‌ها با پروردگارشان در تماس دائم بوده‌اند و بر وحی الهی امین بوده و از بالاترین درجه صداقت در گفتار و کردار برخوردار بوده و در بالاترین درجه ذکاوت و فراست و زیرکی قرار داشته و به صفت علم و حکمت آراسته بوده‌اند.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اسماعیل، محمد بکر، **قصص القرآن**، دارالمنار، قاهره.
- ۳- بستانی، محمود، ۱۴۲۲، **الاسلام و الادب**، ستاره قم.
- ۴- بکری، شیخ امین، ۱۹۸۰، **التعبیر الفنی فی القرآن**، دارالشروق، ط ۴.
- ۵- تقی الدین، السید، ۱۹۸۴، **من الوجهه الادبیه فی دراسه القرآن الکریم**، دار الاحیاء الکتب العربیه، قاهره.
- ۶- حجازی، محمد محمود، **القصص القرآنی**، دارالتفسیر، الزقاریق، مصر.
- ۷- خطیب، عبدالکریم، ۱۱۹۴، **القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه**، مطبعه السنه المحمديه، الطبعه الاولی.
- ۸- دقاق، عمر، ۱۴۱۳ هـ ق، **الادب العربی الحدیث**، منشورات و زاره التربیه، سوریه.
- ۹- زرکشی، بدرالدین، **البرهان فی علوم القرآن**، دارالمعرقه للطباعه و النشر، بیروت، الطبعه الثانيه.
- ۱۰- عبدربه، عبدالحافظ، ۱۹۷۹، **بحوث فی قصص القرآن**، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، الطبعه الاولی.
- ۱۱- عدنان محمد وزان، ۱۹۸۳، **مطالعات فی الادب المقارن**، الدار السعودیه بجده.
- ۱۲- علیان، مصطفی، ۱۹۹۲، **بناء الشخصیته فی القصة القرآنیه**، دارالبشیر، عمان.
- ۱۳- غنیمی هلال، محمد، **النقد الادبی الحدیث**، دارالنهضة، قاهره.
- ۱۴- قطب، سیّد، ۱۹۸۲، **التصویر الفنی فی القرآن**، دار الشروق، ط ۷.
- ۱۵- قطب، سیّد، ۱۹۸۲، **فی ظلال القرآن**، دارالشروق، الطبعه العاشره.
- ۱۶- محص، عبدالجواد محمد، ۲۰۰۰م، **ادب القصة فی القرآن الکریم**، الدار المصریه اسکندریه.
- ۱۷- مزاری، شارف، ۲۰۰۷م، **مستویات السرد الاعجازی فی القصة القرآنیه**، منشورات اتحاد الکتب العرب، دمشق.
- ۱۸- نقره، تهامی، ۱۹۷۴م، **سیکولوجیه القصة فی القرآن**، شرکه التونسیه لفنون الرسم بتونس.